

ماجرای جویی انقلابی



مقاله ی "ماجرای جویی انقلابی" در اول اوت سال ۱۹۰۲ در شماره ۲۳ روزنامه ی "ایسکرا" انتشار یافت.

این مقاله از دو بخش تشکیل می شود که بخش دوم آن به برنامه ارضی سوسیال رولوسیونرها (یا اس-ارها) اختصاص دارد. بخش دوم آن در اول سپتامبر سال ۱۹۰۲ در شماره ۲۴ روزنامه ی "ایسکرا" انتشار یافت.

در جزوه ی حاضر بخش اول این مقاله که با بسیاری از مسائل حاد جنبش انقلابی کنونی ایران بستگی مستقیم دارد، ترجمه شده است.

ترجمه از ح. قائم پناه

سال ۱۳۵۴

ماجرای جویی انقلابی

ما دوران خروشان را می گذرانیم که تاریخ روسیه با گام های بلند به پیش می رود و هر یک سال گاه برابر با بیش از ده سال دوران آرامش است. نتایج دوران پنجاه ساله پس از رفرم جمع بندی می شود. سنگ پایه های آن بنای اجتماعی و سیاسی که سرنوشت سراسر کشور را برای مدتی بس طولانی تعیین خواهد کرد، گذارده می شود. جنبش انقلابی با سرعت شگفت انگیز هم چنان به رشد ادامه می دهد و "جریان های ما" با سرعتی فوق العاده به بار می نشینند (و از گل می افتند). جریان هایی که در نظام طبقاتی کشور سرمایه داری به سرعت در حال رشدی چون روسیه، تکیه گاه استوار دارند، تقریباً بلافاصله "جای خود" را پیدا می کنند و طبقات خویشاوند خود را در می یابند. نمونه ی آن استحالته آقای استرووه است که کارگران انقلابی تا یک سال و نیم قبل پیشنهاد می کردند "نقاب مارکسیستی از چهره ی او برداشته شود" و حالا خود او بدون نقاب در نقش رهبر (یا گماشته؟) ملاکین لیبرال که به پروپا قرصی و هشپاری خود می بالند، به میدان آمده است. برعکس، جریان های بیانگر نظریات سیال و ناپایدار صرفاً سنتی قشرهای میانه و غیرمشخص روشن فکران، می کوشند تا هر قدر حوادث پراوازه تر باشد، اقدامات شلوغ تری را جایگزین نزدیکی با طبقات معین کنند. "شلوغ کنیم داداش، شلوغ کنیم" - چنین است شعار بسیاری از عناصر دارای روحیات

سوسیالیست- رولوسیونرها تنها در شماره دوم مجله "وستنیک روسکوی رولوتسی" ("اطلاعات انقلاب روسیه") حاضر شدند اصول تئوریک خود را ضمن مقاله بی امضائی به قلم هیئت تحریریه تحت عنوان "رشد جهانی و بحران سوسیالیزم" اعلام دارند. ما خواندن این مقاله را به همه ی کسانی که می خواهند درباره بی پرنسپبی و تزلزل کامل تئوریک (و هم چنین درباره ی مهارت در استتار این بی پرنسپبی و تزلزل در لفافه ی الفاظ) تصور روشنی داشته باشند، جداً توصیه می کنیم. تمام محتوی این مقاله ی پرطمطراق را می توان در دو کلمه خلاصه کرد: سوسیالیزم به نیروی جهانی بدل شده است، سوسیالیزم (= مارکسیزم) اکنون در نتیجه ی پیکار بین انقلابیون ("ارتدکس ها") و ایوتورنیست ها ("انقلابیون") دچار انشعاب می گردد. ما سوسیالیست رولوسیونرها "البته" هیچ گاه با اپورتونیزم هم آوا نبوده ایم، ولی ما به مناسبت پیدایش جریان "انتقاد" که ما را از دگم آزاد می سازد، از شادی، پایکوبی می کنیم یعنی ما نیز به تجدیدنظر در این دگم می پردازیم، و گرچه هنوز مطلقاً به هیچ گونه انتقادی (غیر از انتقاد بورژوائی اپورتونیستی) نپرداخته و هیچ چیزی را مورد تجدیدنظر قرار نداده ایم، ولی همین آزادی ما از تنوری باید به حساب خدمت آگاهانه ی ما گذارده شود و آن هم به ویژه از آن جهت که ما به عنوان افرادی آزاد از قید تنوری، طرفدار دو آتشی ی اتحاد همگانی هستیم و هرگونه مباحثات اصولی تئوریک را شدیداً محکوم می کنیم. مجله "وستنیک روسکوی رولوتسی" (شماره ۲ ص ۱۲۷) با لحنی بسیار جدی به ما توصیه می کند که "یک سازمان جدی انقلابی باید از پرداختن، به حل آن مسائل مورد بحث تئوری اجتماعی که همواره موجب تفرقه ی نیروها می گردد، خودداری ورزد، ولی البته نباید مانع آن شود که

انقلابی که گردباد حوادث آن ها را به شور آورده، ولی هیچ گونه تکیه گاه تئوریک و اجتماعی ندارند.

"سوسیالیست رولوسیونرها" نیز، که چهره ی آن ها هر روز با روشنی بیشتری نمایان می شود، در زمره ی همین جریان های "شلوغ" هستند. زمان آن رسیده است که پرولتاریا با دقت به این چهره بنگرد و به درستی بر خود روشن سازد که واقعاً این عناصر چه کسانی هستند که هر قدر عدم امکان بقاء آن ها به مثابه یک جریان ویژه و فاقد پیوند نزدیک با طبقه ی اجتماعی واقعاً انقلابی برایشان آشکارتر می شود، با اصرار بیشتری دوستی پرولتاریا را می جویند.

سه عامل بیش از هر چیز به روشن شدن چهره ی واقعی سوسیال رولوسیونرها کمک کرد: نخست انشعاب میان سوسیال دمکراسی انقلابی و اپورتونیزم که زیر پرچم "انتقاد از مارکسیزم" سر بلند کرد. دوم قتل سیپیگین به وسیله ی بالماشوف^۱ و چرخش جدید برخی از انقلابیون به سوی ترور. سوم و به طور عمده پیدایش جنبش جدید در میان دهقانان که کسانی را که عادت کرده بودند بین دو صندلی بنشینند و هیچ گونه برنامه ای نداشتند مجبور نمود *post factum* (پس از وقوع واقعه) لااقل با چیزی شبیه به برنامه به میدان بیایند. هر سه این عوامل را مورد بررسی قرار می دهیم و متذکر می شویم که در یک مقاله روزنامه می توان فقط به طور اجمال نکات اساسی استدلال ها را بررسی کرد و تشریح جامع آن شاید لازم باشد در مقاله ای برای مجله و یا در جزوه ی جداگانه انجام گیرد.

^۱ - بالماشوف- دانشجو- در ۲ آوریل ۱۹۰۲ به دستور سازمان مبارزه "سوسیالیست رولوسیونرها"، سیپیگین وزیر کشور را به قتل رساند. بالماشوف توسط دولت تزاری اعدام گردید. توضیح هیئت تحریریه

به نکته ی دوم یعنی مسئله ی ترور می پردازیم.

سوسیالیست رولوسیونرها در عین دفاع از ترور که تجربه ی جنبش انقلابی روسیه بیهودگی آن را به روشنی ثابت کرده است، با تب و تاب تمام اعلام می دارند که ترور را فقط همراه با کار در میان توده ها می پذیرند و بدین جهت دلایلی که سوسیال دمکرات های روسیه در ردّ مصلحت بودن این شیوه ی مبارزه عرضه می داشتند (و طی مدتی طولانی آن را مردود اعلام داشتند)، به آن ها مربوط نمی شود. این جاست که داستان و آن هم داستانی بسیار شبیه به شیوه ی برخورد آن ها به "انتقاد" تکرار می گردد. سوسیال رولوسیونرها فریاد می کشند ما اپورتونیست نیستیم و در عین حال "دگم" سوسیالیزم پرولتری را تنها بر اساس یک انتقاد یعنی انتقاد اپورتونیستی و نه هیچ انتقاد دیگری. به بایگانی می سپارند. سوسیال رولوسیونرها اطمینان می دهند که ما اشتباهات تروریست ها را تکرار نمی کنیم، ما از کار در میان توده ها روگردان نیستیم و در عین حال اقداماتی مانند قتل سپیگین به دست بالماشوف را مصرانه به حزب توصیه می کنند و حال آن که همه خوب می دانند و می بینند که این عمل هیچ گونه رابطه ای با توده ها نداشته و با توجه به شیوه ای که برای اجرای آن به کار برده شد، اصلاً نمی توانست هیچ گونه رابطه ای با آن ها داشته باشد، و کسانی هم که این عمل را انجام دادند، هیچ گونه انتظار و امیدی نداشتند که توده ی مردم به اقدامات مشخص یا به پیشتیبانی از آنان برخیزند. سوسیال رولوسیونرها با ساده لوحی خود به این مطلب توجه ندارند که گرایش آن ها به ترور با این واقعیت که آن ها از همان آغاز امر از جنبش کارگری برکنار بوده و هنوز هم برکنارند، پیوند ناگسستنی دارد و آن ها حتی تلاشی هم به کار نبرده اند تا به حزب طبقه ی انقلابی که

تنوریسیون ها راه حلی برای این مسائل بیابند "یا به بیان صریح تر: بگذارد نگارنده بنویسد و خواننده بخواند و ما تا زمانی که این مباحثات ادامه دارد، به مناسبت جای خالی آزاد شده شادی خواهیم کرد.

بدیهی است که این تنوری طفره از سوسیالیزم (طفره ای که بهانه ی آن فقط وجود مباحثات است) نیازی به تحلیل ندارد. به عقیده ی ما بحران سوسیالیزم، سوسیالیست هائی را که ولو اندکی جدی باشند، به ویژه موظف می دارد که نسبت به تنوری توجه بیشتری داشته باشند، با قاطعیت بیشتری موضع کاملاً مشخصی اتخاذ کنند و با شدت بیشتری از عناصر متزلزل و نامطمئن تبری جویند. ولی به عقیده ی سوسیالیست رولوسیونرها وقتی "حتی میان آلمانی ها" انشعاب و پراکندگی وجود دارد، ما روس ها از این که خود نمی دانیم به کجا می رویم، به طریق اولی باید به خود ببالیم. ما برآنیم که فقدان تنوری حق حیات را از جریان انقلابی سلب می کند و آن را دیر یا زود ناگزیر به ورشکست سیاسی محکوم می سازد. اما به عقیده ی سوسیالیست رولوسیونرها فقدان تنوری چیز بسیار دلیپذیر و به ویژه "برای اتحاد" مناسب است. به طوری که ملاحظه می کنید ما با آن ها نمی توانیم زبان مشترک پیدا کنیم، زیرا اصولاً به زبان های مختلفی صحبت می کنیم. یک امید باقی است: آیا آقای استرووه که او نیز (منتها کمی جدی تر) از برانداختن دگم و از این که کار "ما" (مانند کار هر بورژوازی که به پرولتاریا روی می آورد) تفرقه نیست، بلکه اتحاد است، سخن می گوید، آن ها را سرعقل نخواهد آورد؟ آیا سوسیالیست رولوسیونرها به یاری آقای استرووه سرانجام به مفهوم واقعی موضوع گیری خویش در زمینه ی آزادی از سوسیالیزم برای اتحاد و اتحاد به مناسبت آزادی از سوسیالیزم، پی خواهند برد؟

شب نامه ی سوم آوریل الگوی "نوترین" استدلال تروریست ها را با نهایت دقت تقلید می کند. پیش از هر چیز این کلمات به چشم می خورد که: "ما دعوت به ترور را نه به جای کار در میان توده ها، بلکه درست برای همین کار در میان توده ها و هم زمان با آن، اعلام می داریم". این کلمات از آن جهت به چشم می خورد که با حروفی سه برابر درشت تر از حروف بقیه ی متن چاپ شده است (شیوه ای که البته رونامه ی "روسیه ی انقلابی" نیز آن را تکرار کرده است). راستی هم که چقدر ساده است! کافی است با حروف درشت به عوض کلمه ی "نه به جای" نوشته شود "با و همراه با آن"، تا تمام براهین سوسیال دمکرات ها و تمام درس های تاریخ یک باره منتفی گردد. و اگر همه ی شب نامه را بخوانید مشاهده می کنید که قسم های چاپ شده با حروف درشت، بیهوده به نام توده یاد شده است. زمانی که "کارگران از ظلمت جهل برهند" و "امواج نیرومند جنبش خلق، دروازه های آهنین را درهم شکند" - دریغا! (کذا فی الاصل: دریغا!) "که آن زمان به این زودی نخواهد رسید والا تصور آن نیز هولناک است که در این رهگذر چه قربانی ها داده خواهد شد!". آیا عبارت "دریغا که آن زمان به این زودی نخواهد رسید" بیانگر عدم درک کامل جنبش توده ها و ناباوری بدان نیست؟ آیا این برهان برای مضحکه ی این واقعیت که طبقه ی کارگر، هم اکنون به مبارزه برخاسته، ساخته نشده است؟ وانگهی حتی اگر این برهان مبتذل که در واقع حرف پوچی بیش نیست، توجیهی هم می داشت، باز هم بیهودگی ترور را با برجستگی خاصی ثابت می کرد، زیرا بدون طبقه ی کارگر هر بمبی زبون و بی شک زبون است.

مبارزه ی طبقاتی انجام می دهد، بدل گردند. قسم های تندوتیز در مورد آن چه که به چاشنی تندوتیز نیاز دارد، اغلب انسان را در حقانیت آن دچار تردید می کند و سوء ظن بر می انگیزد. من نیز وقتی می خوانم که سوسیال رولوسیونرها با قسم و آیه اطمینان می دهند که با دفاع از ترور، از کار در میان توده ها روی بر نمی تابیم، اغلب به یاد این سخن می افتم که قسم خوردن چه آسان است! این اطمینان ها را همان کسانی می دهند که با چنگ زدن در تکه پاره های تئوری هایی از هر رنگ، هم اکنون از جنبش کارگری سوسیال دمکراتیک که توده ها را واقعاً به پا می دارد، روی برتافته و هم چنان از آن روی بر می تابند.

شب نامه ای که "حزب سوسیال رولوسیونرها" در ۱۳ آوریل ۱۹۰۲ انتشار داده اند، گواه بارز این امر است. این شب نامه زنده ترین و موثق ترین سندی است که مبارزان دست اندرکار از نزدیک بدان دسترسی دارند. "طرح مسأله ی مربوط به مبارزه تروریستی" در این شب نامه، طبق گواهی ارزنده ی روزنامه "روسیه انقلابی" (شماره ۲ ص ۲۴)، با نظریه ی این حزب "نیز" مطابقت کامل دارد.^۲

^۲ - البته ی روزنامه ی "روسیه ی انقلابی" در این جا نیز می کوشد موازنه را حفظ کند: از یک سو می نویسد "مطابقت کامل دارد" و از سوی دیگر به وجود "مبالغه" اشاره می کند. از یک سو اعلام می دارد که این شب نامه فقط کار "یکی از گروه های" سوسیال رولوسیونرهاست و از سوی دیگر ما با این فاکت روبرو هستیم که زیر شب نامه امضاء شده است: "از انتشارات حزب سوسیال رولوسیونرها" و علاوه بر آن سرلوحه همان روزنامه ی "روسیه ی انقلابی" نیز در آن تکرار شده است. (سر لوحه چنین است: "حق در پیکار به دست می آید"). ما توجه داریم که اشاره به این مطلب حساس برای "روسیه ی انقلابی" ناخوشگوار است، ولی معتقدیم که قایم موشک بازی در چنین مواردی به کلی ناپسند است. برای سوسیال دمکراسی نیز وجود اکونومیزم ناخوشگوار بود، ولی اکونومیزم را آشکارا فاش ساخت و هرگز هم نکوشید کسی را گمراه کند.

از دستش ساخته نیست. پس وظیفه ی ما روشن است: بر انداختن هر مأمور جبار دستگاه سلطنت مطلقه با داس مرگ یعنی با یگانه وسیله ای که سلطنت مطلقه برای ما باقی گذارده است". اگر سوسیال رولوسیونرها پشته ها کاغذ سیاه کنند و اطمینان بدهند که با موعظه های خود درباره ی ترور از فعالیت در میان توده ها روی بر نمی تابند و این فعالیت را مختل نمی سازند، نمی توانند این واقعیت را نفی کنند که روحیه ی واقعی تروریست کنونی در شب نامه ای که ما بخش هائی از آن را نقل کردیم، به درستی منعکس شده است. تئوری دستگیر نشدنی و نامرئی بودن رزمندگان که در آن نه تنها تمام تجارب گذشته، بلکه هرگونه فکر سلیم به کلی واژگونه و سر به جای پا ایستاده است، مکمل طبیعی تئوری انتقال نیرو است. این که "توده ی مردم" یگانه "امید" انقلاب هستند و مبارزه علیه پلیس فقط از عهده ی یک سازمان انقلابی که این توده را رهبری می کند (در کردار، نه در گفتار) ساخته است، مطلبی است کاملاً بدیهی و جزء الفبا، و انسان حتی شرمش می آید که به اثبات این مطلب بدیهی بپردازد. فقط کسانی که همه چیز را بدست فراموشی سپرده و هیچ چیز نیاموخته اند، می توانند "عکس" این مطلب نظر دهند و رشته ی سخن را به این افسانه ی پوچ و مهمل بکشانند که سلطنت مطلقه را از چنگ توده ی مردم به نیروی سربازان و از چنگ سازمان های انقلابی به نیروی پلیس، می توان نجات داد، ولی از چنگ افرادی که به شکار وزیران مشغولند، هیچ چیز را نمی توان نجات داد!!

این دعوی افسانه ای که ما یقین داریم کلامی مشهور از کار در خواهد آمد، به هیچ وجه فقط یک سخن مضحک ساده نیست. نه، این یک دعوی آموزنده است، زیرا رشته ی سخن را با چنان جسارتی به یاوه می کشاند که

به دنباله ی مطلب توجه کنید: "هر ضربت ترور در واقع بخشی از نیروی سلطنت مطلقه و تمام این نیرو (!) را به سوی مبارزان راه آزادی منتقل می سازد(!)" "وقتی ترور پیوسته و منظم (!) انجام گیرد، آن گاه روشن است که کفه ی ترازوی ما سرانجام سنگین تر خواهد شد." آری، آری، بر همه کس روشن است که ما با ناهنجارترین شکل بزرگ ترین خرافات روبرو هستیم: قتل سیاسی خود به خود" نیرو را منتقل می سازد!" بفرمائید، از یک سو تئوری انتقال نیرو و از سوی دیگر "نه به جای، بلکه با و همراه با آن....". می بینید که قسم خوردن چه آسان است؟

ولی این درختی است که تازه فقط به شکوفه نشسته است. میوه هایش در پیش است. "حزب" سوسیال رولوسیونرها می پرسد: "ضربت را بر چه کسانی باید وارد آورد؟"، و جواب می دهد: بر وزیران و نه بر تزار، زیرا "تزار کار را به افراط نمی کشاند" (!! از کجا این را فهمیده اند؟)، "این کار آسان تر است" (کذا فی الاصل!): "هیچ وزیری نمی تواند در پناه دیوارهای دربار که بسان دژی است، جای گیرد". و این استدلال با سخنان زیرین که جا دارد به عنوان نمونه ای از "تئوری" سوسیال رولوسیونرها در لوحه ی جاودان ثبت شود، پایان می پذیرد: "سلطنت مطلقه در برابر توده ها سرباز دارد و در برابر سازمان های انقلابی، پلیس مخفی و آشکار. ولی چه چیزی وی را از چنگ افراد یا گروه های کوچکی که پی در پی و حتی بدون اطلاع یکدیگر (!! برای حمله تدارک می بینند و حمله می کنند، نجات خواهد داد؟" (منظور از وی کیست؟ سلطنت مطلقه؟ نگارنده بی آن که خود متوجه باشد سلطنت مطلقه را با وزیری که ضربت زدن بر وی آسان تر است یکی می گیرد!). "هیچ نیروئی در برابر رزمندگان نامرئی و دستگیر نشدنی کاری

می گیرد: باید با نیروی بیشتر، با جسارت بیشتر و با صفوف موزون تر، یک جا عمل کرد. ولی سوسیال رولوسیونرها از آن چنین نتیجه می گیرند: "تیر بینداز، ای فرد نامرئی و دستگیر نشدنی، زیرا جمع افراد، دریغا، به این زودی فراهم نخواهد آمد، وانگهی در برابر جمع افراد، سرباز ایستاده است" آقایان، این دیگر به کلی نابخردانه است!

در شب نامه ی تئوری ترور تهییج کننده نیز از نظر دور نشده است. به ما می گویند: "هر پیکار تن به تن قهرمان، در همه ی ما روح پیکار و جانبازی بر می انگیزد". ولی تجارب گذشته به ما نشان داده است و خود نیز اکنون می بینیم که فقط اشکال تازه ی جنبش توده ای یا بیداری قشرهای جدید توده، برای مبارزه ی مستقل است که روح واقعی پیکار و جانبازی در همه بر می انگیزد. پیکار تن به تن درست بدان جهت که در چارچوب پیکارهای تن به تن بالماشف ها باقی می ماند، به طور مستقیم فقط سروصدای زودگذر بر می انگیزد و به طور غیرمستقیم حتی موجب بی حالی و وارفتگی و انتظار خشک و خالی برای پیکار تن به تن بعدی می گردد. سپس به ما اطمینان می دهند که: "هر برق ترور عقل را روشن می سازد". و این همان چیزی است که متأسفانه ما در حزب سوسیال رولوسیونر مبلغ ترور مشاهده نکرده ایم. تئوری کار سترگ و خرد به ما عرضه می دارند: "کسی که از نیروی بیشتر، امکانات بیشتر و عزمی راسخ تر برخوردار است، نباید به کار خرد(!) دل خوش دارد، بلکه باید به جستجوی کار سترگ یعنی تبلیغ ترور در میان توده ها(!) و تدارک عملیات تروریستی بگرنج... (تئوری دستگیرنشده از یاد رفت!)... بپردازد و جان در راه آن نثار کند". راستی که چقدر خردمندانه است: نثار کردن جان یک مبارز انقلابی به خاطر انتقام

اشتباه اساسی تروریست ها و به بیان دیگر اشتباه مشترک آن ها را با اکونومیست ها (و شاید حالا دیگر باید گفته شود: با بیانگران پیشین مرحوم اکونومیزم؟) فاش می سازد. این اشتباه همانگونه که ما بارها خاطر نشان کرده ایم از عدم درک نقص اساسی جنبش ما ناشی می شود. رهبران در نتیجه ی رشد بسیار سریع جنبش ما از توده ها عقب مانده اند و سازمان های انقلابی نتوانسته اند خود را به سطح فعالیت انقلابی پرولتاریا برسانند و نمی توانند پیش روند و توده ها را رهبری کنند. هیچ فرد با وجدانی که اندک آشنائی با جنبش داشته باشد در مورد وجود چنین عدم تطابقی تردید به خود راه نخواهد داد. و چون حال بر این منوال است، پس روشن است که تروریست های کنونی، اکونومیست های واقعی پشت و رو شده ای هستند که همان اشتباه افراطی نابخردانه را، منتها در قطب مخالف آن مرتکب می شوند. در ایامی که انقلابیون برای رهبری توده هائی که هم اکنون به مبارزه برخاسته اند نیرو و وسائل کافی ندارند، دعوت به تروری نظیر تدارک سوءعقد افراد یا گروه های بی اطلاع از حال یکدیگر، به جان وزیران، معنایش نه تنها قطع فعالیت در میان توده ها، بلکه در عین حال مختل ساختن کامل این فعالیت است. در شب نامه ی سوم آوریل چنین می خوانیم: ما انقلابیون عادت کرده ایم با ترس و لرز به صورت گروه های کوچک یک جا گرد آئیم و حتی (دقت کنید) نسیم تازه تهورانگیزی که از دو سه سال پیش به این طرف وزیدن گرفته، تا کنون بیشتر موجب اعتلای روحیه ی توده ی مردم شده است، تا روحیه ی افراد". در این سخنان سهم بزرگی از یک حقیقت به طور ناآگاهانه بیان شده است و این همان حقیقتی است که مبلغین تروریسم را به کلی درهم می کوبد. هر سوسیالیست اندیشمندی از این حقیقت چنین نتیجه

می‌سازد و خود نیز با سری افراشته و مغرور نوید چنین انتقالی را می‌دهند! این افراد نمی‌فهمند که تنها همین نوید "انتقال" نیرو، ماجراجویی سیاسی است و این ماجرا جویی نیز از بی‌پرنسیپی آن‌ها ناشی می‌شود.

سوسیال دموکراسی پرهیز از ماجراجویی را همواره تأکید می‌کند و پندارهای باطلی را که ناگزیر به نومیدی کامل می‌انجامد، بی‌رحمانه فاش می‌سازد. ما باید به خاطر داشته باشیم که یک حزب انقلابی تنها در صورتی شایستگی عنوان خود را خواهد داشت، که جنبش طبقه‌ی انقلابی را در عرصه‌ی عمل رهبری کند. ما باید به خاطر داشته باشیم که هر جنبش خلقی اشکال بی‌نهایت متنوع به خود می‌گیرد، بدین معنی که پیوسته اشکال نو پدید می‌آورد و اشکال کهنه را دور می‌ریزد، تغییراتی در آن‌ها وارد می‌کند و یا اشکال کهنه و نو را به گونه‌ی تازه‌ای با هم در می‌آمیزد. و وظیفه‌ی ماست که در ساختن و پرداختن این شیوه‌ها و وسائل مبارزه، شرکت فعال داشته باشیم. وقتی جنبش دانشجویی حدت یافت، ما کارگران را به یاری دانشجویان دعوت کردیم (ایسکرا، شماره ۲)، بی‌آن‌که به خود اجازه دهیم شکل تظاهرات را از پیش تعیین کنیم و بر پایه‌ی چنین تظاهراتی انتقال بی‌درنگ نیرو، روشنی عقل و دستگیر ناپذیری خاصی را نوید دهیم. وقتی تظاهرات قوت گرفت، ما به دعوت برای تشکل این تظاهرات و مسلح شدن توده‌ها پرداختیم و تدارک قیام خلق را به عنوان یک وظیفه مطرح ساختیم. ما بی‌آن‌که اعمال قهر و ترور را علی‌الاصول نفی کنیم، خواستار کار برای طرح ریزی چنان اشکالی از اعمال قهر شدیم که شرکت مستقیم توده‌ها را منظور دارد و این شرکت را تأمین کند. ما دشواری این وظیفه را از نظر دور نمی‌داریم، ولی برای تحقق آن با سرسختی و عزمی راسخ خواهیم کوشید و

گرفتن از فرومایه‌ای چون سپی‌اگین که به جایش فرمایه‌ی دیگری چون پله‌وه خواهد نشست. این کار سترگ است، ولی آماده کردن مثلاً توده‌ها برای تظاهرات مسلحانه. کار خرد است. اتفاقاً روزنامه "روسیه‌ی انقلابی" در شماره ۸ خود درست همین مطلب را توضیح می‌دهد و اعلام می‌دارد که درباره‌ی تظاهرات مسلحانه "به عنوان کاری برای یک آینده دور و نامعلوم، چیز نوشتن و سخن گفتن، آسان است"، "ولی همه‌ی این حرف‌ها تا کنون فقط جنبه‌ی تئوریک داشته است". این زبان مردمان آزاد از قید و بند معتقدات سوسیالیستی استوار و تجارب سنگین بار انواع جنبش‌های خلقی، چه اندازه به گوش ما آشنا است! اینان ملموس بودن بلاواسطه‌ی نتایج کار و پروسه‌ی بودن این نتایج را با اهل عمل بودن، خلط می‌کنند. ضرورت پیروی خدشه‌ناپذیر از نظریه‌ی طبقاتی و حفظ خصلت توده‌ای جنبش، به زعم آنان "تنوری بافی" "مبهم" است. پیروی برده‌وار از هرگونه تحول و تغییری در روحيات و... و زیون ماندن در قبال هرگونه تحول و تغییر که نتیجه‌ی ناگزیر همان پیروی برده‌وار است، به زعم آنان دال بر اتخاذ موضع روشن و مشخص است. همین که تظاهراتی آغاز می‌شود، عبارات خونین و تفسیرهایی درباره‌ی آغاز، پایان، سیل آسا بر زبان این افراد جاری می‌گردد و همین که تظاهرات متوقف می‌شود، دست‌ها فرو می‌افتد و یأس غالب می‌آید و بدین سان بی‌آن‌که فرصت پاره کردن یک جفت کفش کرده باشند، بانک بر می‌آورند: "ایها الناس، دریغ، که آن زمان هنوز به این زودی نخواهد رسید...". همین که از قلدران تزاری رذالت تازه‌ای سر می‌زند، طلب می‌کنند که چنان وسیله‌ی "مشخص" به آنان نشان داده شود که بتواند پاسخی کافی و شافی به این اعمال قهر بدهد و "انتقال نیرو" را بی‌درنگ

که گرفتار آمده ایم. از یک سو شور و شوق انقلابی توده ها که به حد کافی روشن و متشکل نیستند، و از سوی دیگر تیرهای "ذوات دستگیر نشدنی" که ایمان به امکان همگانی و هم دوشی با توده ها را از دست داده اند، به هدر می رود.

اما رفقا وضع هنوز کاملاً درمان پذیر است! از دست دادن ایمان به کار واقعی چیزی جز یک استثنای نادر نیست. بگذار صفوف سوسیال دمکرات ها فشرده تر گردند و آن گاه ما سازمان پیکار جوی انقلابیون را با قهرمانی وسیع پرولتاریای روسیه، در کانون واحدی به یکدیگر پیوند خواهیم داد.

لنین

تاریخ نگارش: اوت- سپتامبر سال ۱۹۰۲

ترجمه از: ح. قائم پناه سوئد، استکهلم، سال ۱۳۵۴

www.rawij.com

ایرادهایی از این قبیل که چنین کاری مربوط به "آینده ی دور و نامعلوم" است، نمی تواند تزلزلی در ما ایجاد کند. بله، آقایان! ما فقط و منحصراً طرف دار اشکال پیشین جنبش نیستیم، بلکه طرف دار اشکال آینده نیز هستیم. ما کار طولانی و دشوار را برای آن چه که آینده دارد، بر تکرار، "آسان" آن چه که در گذشته محکوم شده است، ترجیح می دهیم. ما همواره به افشای کسانی خواهیم پرداخت که جنگ علیه الگوهای دگم را بر سر زبان دارند، ولی در عمل فقط از کهنه ترین و زیان بارترین تئوری ها در زمینه ی انتقال نیرو، تفاوت میان کار سترگ و کار خرد و البته از تئوری پیکار تن به تن و نبردی که و تنها پیروی می کنند. شب نامه ی سوم آوریل چنین پایان می پذیرد: "همان گونه که زمانی سرداران در پیکارهای میان اقوام، سرنوشت رزم را با پیکار تن به تن معلوم می کردند، تروریست ها نیز با پیکار تن به تن علیه سلطنت مطلقه، برای روسیه، آزادی به چنگ خواهند آورد." برای رد چنین عباراتی فقط تجدید چاپ آن ها کافی است.

کسی که واقعاً به فعالیت انقلابی مبتنی بر مبارزه ی طبقاتی پرولتاریا مشغول است، نیک می داند و می بیند و احساس می کند که چه انبوهی از خواست های بلاواسطه و مستقیم پرولتاریا (و توده های خلق که توان پشتیبانی از پرولتاریا را دارند)، تحقق نیافته باقی مانده است. او می داند که کارگران در بسیاری از نقاط و رد بخش های بزرگی از کشور برای مبارزه به تمام معنی عنان شکیب را از دست داده اند و شور و شوق آنان به علت کمبود نثریات و کمبود رهبران و فقدان نیرو و وسیله در سازمان های انقلابی به هدر می رود. ما به همان دور تسلسل لعنتی که دیر زمانی بسان سرنوشتی شوم گریبان گیر انقلاب روسیه بود، گرفتار آمده ایم و خود به عیان می بینیم